

## ولایت

یعنی حاکمیت مطلق بر سر نوشت مسلمانان

چند شاهد زنده

در مقاله گذشته راجع بحديث غدیر و مدارك آن از نظر علماء بزرگ اهل تسنن بقدر كافی بحث کردیم و گفتیم که در میان دانشمندان اهل تسنن در ساحت این حدیث اختلافی نیست ولیکن بعضی از دانشمندان اهل تسنن مثل ابن حجر در «اصواعق» (۱) و قوشچی در «شرح تجرید» یا اعتراف بصحت روایت و صدور آن از پیغمبر، باین فکر افتادند که مسیر روایت را عوض و کلمه ولایت را از معنای ظاهری که منظور از تشکیل اجتماع عظیم اسلامی در روز غدیر ابلاغ آن مسلمانان بوده بمعنای دیگری حمل کنند.

ظاهر معنی فعلی در کلام پیغمبر، در کتب مفسره، در کتب مولاة فیه داعی مولاة، اولی بتصرف بودن و اختیار داران بود مسلمانان بود و نیست و این معنی از شئون خلافت و حکومت اسلامی است و بهر حال شمه تنها کسی که بعد از پیغمبر اکرم صلاحیت احراز این مقام الهی و منصب آسمانی را داشت علی (ع) پس از وی فرزندان گرام او بودند.

مع ذلك علماء اهل تسنن از جمله ابن حجر در صواعق ظاهر معنای آنرا نادیده گرفته تفسیر کرده اند که هر ادا از کلمه مولی در کلام گهر بار پیغمبر، بحسب و ناصر و امثال آن می باشد و ادایند و کلام پیغمبر باسأله خلافت کوچکترین دلیل ندارد و اسولا با آن سألہ بیگانه است ولی غافل از اینکه قرآن و شواهد زنده تاریخی و غیر آن دلالت دارد که هر ادای پیغمبر از کلمه مولی، اولی بتصرف بودن و حاکمیت مطلق بر سر نوشت مسلمانان می باشد و جمعیت حاضر در مکان غدیر، ضمیر از کلمه مولی همان معنی را فهمیدند و حتی خلیفه اول و ثانی و سایر بزرگان حاضر در میان جمعیت، از این کلمه همان را فهمیدند و اینکه برای نمونه چند شاهد زنده در اینجا ذکر می کنیم:

## غزله و ازدهام برای عرض تبریک

۱ - رسول خدا بعد از پایان دادن خطبه مهم خود در روز غدیر و انجام مأموریت خطیر خویش و نصب علی (ع) بولایت و امامت مسلمانان، بنام آنها مخصوصاً بر رؤسای قریش و بزرگان اسناد مشهور داد که نزد علی (ع) بودند و خلافت و منصب بزرگ الهی را با آنحضرت تبریک گویند در این هنگام غزله و ازدهام در میان جمعیت پدید آمد، هج جمعیت برای عرض تبریک و تهنیت به

(۱) فصل پنجم از باب اول.

خدمت علی (ع) بحر کدر آمد و از هر جانب بسوی آن حضرت می شامند و آخر از مقام خلافت رها بود بیک می گفتند.

حیران تهنیت اجماعت زیادی از اعظم علماء اهل تشن نیز در کتب معتبر خود ذکر کرده اند از جمله: ۱- طبری در کتاب خود «الولایة» حدیثی با سند خود از زید بن ارقم نقل می کند آنجا که می گوید: نخستین کسی که پیغمبر و علی (ع) را به خلافت تهنیت گفتن ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر بود. سپس سایر مهاجرین و انصار و بعد از آن سایر مسلمانان در دهنه دست پیش علی (ع) آمده با آن حضرت بیعت کردند تهنیت تا به اذن از هر طرف و عشاء نیز ادامه داشت.

جالب توجه اینکه در قضای از خود این حجر دره «واقعی» در بیان تهنیت عمر و ابو بکر را چنین نقل می کند: ابو بکر و عمر برای تهنیت خلافت علی (ع) پیش حضرت آمدند، هر روی بیلی (ع) کرده گفت: «امسیت یساین ائی مطالب مولی کل مؤمن و مؤمنة» ای پس ابوبالبت تو اکنون ولایت بر من بردوزت مسلمان پیدا کردی و به تمام بزرگواران آمدی. یعنی اذافرادی که حکام تهنیت گفتن حاضر بودند بوی گفتند تو با علی سخن گفتی که تا اکنون با هیچ یکه از اصحاب پیغمبر چنین سخن نگفته ای، در جواب آنها گفت: «انه مولای منی علی (ع) مولای من است و بر من ولایت دارد».

حافظ ابوسعید نیشابوری در کتاب خود «الشرف المصطفی» با سند خود از پرا این عازبان احسین حنبلی روایت دیگری از ابوسعید خدری «نقل می کند پیامبر گرامی بعد از اتمام شدن خلیفه خود بعلی (ع) به خلافت فرمود پس تهنیت بگویند بر خداوند سر اینون بر گزیده و اهل بیت را با امامت و خلافت. در این حکام بود که عمر با علی (ع) ملاقات کرده گفت: «طولی با ابوالحسن اصیبت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة» یعنی ای ابوالحسن خوشایطال تو از این پس اولی هر مردوزن مسلمان می باشی.

مؤلف کتاب «روضه الصفا» (۶) و «جوهب السیر» (۳) می نویسد: «... پس امیر المؤمنین در خیمه مخصوصی نشسته بودم مسلمان با شتاب تمام خلافت را با حضرت تبریک می گفتند و میان جمعیت عمر و ابو بکر نیز حضور داشتند. هر روی بیلی (ع) کرده گفت: «و بیخ و بیابن اصیبت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة».

اینها قسمتی از اخبار فرادان است که در تهنیت عمر و ابو بکر و... بیلی (ع) در خصوص امامت بر مسلمانان وارد شده و ما در اینجا فقط ذکر اسامی علماء اهل تشن در کتابهای معتبر آنها که جریان تهنیت در آن کتب خود نقل کرده اند اکتفا می کنیم:

احمد بن حنبل در «مسند» (۳) و غیره در تفسیر خود (۴) و ابن مردویه در تفسیر خود و تلمیذ وی سی و خفتیب بغدادی و ابن عساکری در کتاب «المناقب» و عزالی در «سر العالمین» (۵) و شهرستانی در «ممل و فحل» و ابوالفرج ابن جوزی حنبلی در مناقب خود و امام غزالی در

- (۱) ۱۶۳ ص ۱۴۴ (۲) ج ۳ ص ۱۴۴
- (۳) ج ۴ ص ۲۸۱ (۴) ج ۳ ص ۴۲۸ (۵) ص ۹

تفسیر نیز که خود (۱) و کنس و اثنی دره کفایه الطالب و محب طبری شافعی دره الریاض النظرة و (۲) و جمعی دره الریاض المسلمین در ماه ۱۳ ابوالفداء ابن کلیب شافعی دره الیدایة و انهارا به (۳) و مقریزی در «المصنفة» (۴) و ابن سیاح مالکی در فتاوی المصنفة (۵) و سیوطی در جمع الجوامع و کنز العمال (۶) و مسعودی در و فاعالوفا باخیار دارالمصطفی (۷) و ابن حجر در سواعق (۸) و بسیاری دیگر از علماء بزرگ عالم که در جرایب اسامی آنها از حوصله این مقاله خارج است همه آنها این روایت را از روایت صحیح نقل این عباس و ابو هریره (السه در نقل علماء اهل تشن) و بر ابراهین عازب و زید بن ارقم و غیر آنها نقل کرده اند نکته قابل توجه اینکه هیچ یک از دانشمندانیکه حدیث پیغمبر را ذکر کرده اند غیر از حدیث مذکور در این فکر برای آنجا پیش نیامده که شایسته می موی: محب

یا ناصر و امثال آنها باشند از این رو عزالی در کتاب «سر العالمین» کلماتی ذکر می کند که نمونه جلوه نور حق می باشد وی در مقاله چهارم همان کتابش می نویسد: «حجة الوداع صورت حقیقی خود را در روز غدیر خم نشان داد و تمام علماء اسلام با وجود اختلاف فاحش مقدیبی در صحت این قسمت از خطبه پیامبر گرامی اسلام در روز غدیر خم: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» و جریان تهنیت عمر با علی (ع) با این جمله و بیخ شک با ابوالحسن لقد اصیبت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة اتفاق دارند پس می نویسد: «معنا تهنیت عمر با علی (ع) با کلمات بالا همان تفسیر و راضی شدن به خلافت وی بود با وجود این چگونه صحیح بود بر خلاف این بیعت در میان مسلمانان در مسأله خلافت اختلاف عمیق ایجاد نماید»

برای اینکه ما بایستیم از کلمه «مولی» همان معنای را فهمیده بودیم که خود پیامبر قصد کرده بود جریان تاریخی زبرد که علماء اهل تشن نقل کرده اند مطالعه نمائید: حکام شهر بیکه گفتن عمر با علی (ع) در خصوص خلافت با این جمله و بیخ و... بیک نفر چنانچه گفت: ای عمر چنین کلماتی که با علی (ع) می گوئی با هیچ یکه از اصحاب پیغمبر سخن نگفته ای و او در جواب و گفت: «انه مولای».

در اینجا جامع سوالی باقی است، علت اینکه عمر با علی (ع) سخن میگوید که آن روز با جواب آن بسیار روشن است زیرا انجوة بر خود عمر با علی (ع) مثل بر وجود کسی با امام و پیشواک خود نبوده است.

علم و دانش و مطالعات جامع علوم انسانی

- (۱) ج ۳ ص ۶۲۶ (۲) ج ۲ ص ۱۶۹ (۳) ج ۵ ص ۲۰۹ (۴) ج ۲ ص ۲۲۲
- (۵) ص ۲۵ (۶) ج ۳ ص ۳۹۷
- (۷) ج ۳ ص ۱۷۳
- (۸) ص ۲۶